

جریان‌شناسی فکری - سیاسی عصر امامت امام باقر (ع)

تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۲۱ تاریخ تأیید: ۹۰/۳/۲۷

امان الله شفایی*

تمرکز این نوشتار بر مقطعی از تاریخ اسلام است که در آن امام باقر علیه السلام به مدت ۱۹ سال، هدایت معنوی و سیاسی جریان موسوم به علویان اثنیعشری را بر عهده داشتند. جریانات فکری-سیاسی آن روزگار هرکدام بر اساس مبانی فکری و کلامی خاصشان خود را مستحق خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله میدانستند. در نتیجه، چه جریانی قدرت را در دست داشت و چه جریاناتی برای کسب آن تلاش مینمودند و شرایط سیاسی خاصی را به وجود آورده بودند از پرسشهای اساسی در این تحقیق است. امام باقر علیه السلام که خود هدایت جریان علوی اثنیعشری را در دست داشت، در مواجهه با هر کدام از این جریانات، مواضع خاصی را ابراز نمودند که در برابر جریان حاکم اموی مبتنی بر اصل تقیه و در برابر سایر جریانات منطبق با اصلاح و روشنگری بود. این نوشتار ضمن تحلیل خاستگاه، مبانی و عملکرد جریانات مهم فکری-سیاسی دوران امامت امام باقر علیه السلام (۹۵-۱۱۴ق) در صدد تبیین و تحلیل مواجهه امام باقر علیه السلام با جریانات فکری-سیاسی این مقطع از تاریخ اسلام است.

واژه‌های کلیدی: امام باقر علیه السلام، جریان فکری-سیاسی، امویان، علویان، خوارج، عباسیان، مرجئه.

* دانش آموخته حوزه علمیه قم و کارشناس ارشد فلسفه سیاسی.

مقدمه

حیات سیاسی هر کدام از ائمه معصومین علیهم‌السلام دارای شرایط خاصی است. از این رو اندیشه و عمل سیاسی ائمه علیهم‌السلام را میبایست در ظرف زمانی خاصی مورد مطالعه قرار داد. در این میان، امامت امام باقر علیه‌السلام در عصری واقع شده که پایه‌های حکومت امویان استوار گشته است و خلفای این سلسله به عنوان حاکمان اسلامی، سیاستهای داخلی و خارجی خود را به اجرا میگذارند. مانند تمام نظامهای سیاسی، جریان‌های مخالف چالشگر در دوران امویان نیز وجود داشتند؛ تا جایی که هر یک مدعی حکومت بوده و از رهگذر مبانی کلامی و فکریشان، جریان حاکم اموی را به چالش میکشیدند.

این نوشتار در نظر دارد مطالعه جریانهای فکری- سیاسی را در ظرف زمانی امامت امام محمدباقر علیه‌السلام (۹۵-۱۱۴ ق) متمرکز کند. بدیهی است بحث از بسیاری از جریان‌های سیاسی- اجتماعی مهم قبل و بعد از دوران امامت امام باقر علیه‌السلام از قلم میافتد؛ مگر اینکه در ضمن بررسی جریان‌های عصر امام باقر علیه‌السلام، به بسترهای شکلگیری و خاستگاه آن جنبش‌ها، به قبل و بعد از دوران امامت امام باقر علیه‌السلام نیز ارجاعاتی صورت گیرد. بنابراین، شناخت جریانهای سیاسی در هر عصری، فضای سیاسی حاکم بر آن دوره را تا حدود زیادی روشن نموده و اندیشه و تعاملات سیاسی میان دارندگان و مدعیان قدرت را به نحو شایسته‌ای قابل فهم میکند.

به پندار ما، «امامت سیاسی» را که بخش مهمی از منظومه امامت را تشکیل میدهد، میتوان در بستر شرایط حاکم هر دوره مطالعه نمود. بررسی جریانهای فکری- سیاسی در هر دوره، نقش مهمی در فهم کلیت تاریخ سیاسی آن دوره ایفا میکند؛ چرا که شناخت جریانات، اطلاعات و قدرت تحلیل پایدارتری را نسبت به تمرکز بر روی عملکرد و خصایل افراد در اختیار پژوهشگر میگذارد. بر این حسب، همه چیز در این تحقیق طبق روش تاریخی-توصیفی بر محور پاسخ به این سؤال متمرکز خواهد گردید که در دوران امامت امام باقر علیه‌السلام، جریانهای فکری- سیاسی با کدام مبانی فکری وارد عرصه سیاست میشدند و چه نقشی در صحنه سیاسی آن دوران ایفا مینمودند و موضع امام علیه‌السلام در مقابل آنان چه بود؟



کلیات و مفاهیم

۱. جریان

اصطلاح «جریان» از نظر لغوی به معنای روان بودن، روان شدن، گردش و جاری گشتن و جریان‌ات به معنای وقایع روزمره است.^۱ امروزه استفاده از اصطلاح جریان، فراوانی بسیار یافته و عمدتاً با پسوند «شناسی» به کار می‌رود و عمدتاً ناظر به حوزه سیاست و قدرت در متن اجتماع است. شناخت صحیح مسائل کلامی، سیاسی، فرهنگی و... در هر جامعه و تحلیل درست از وقایع، بدون شناخت ماهیت جریان‌های فکری-سیاسی در آن جامعه ناممکن است. از این رو، اعتبار جریان‌شناسی عبارت است از شناخت بسترها و چگونگی شکل‌گیری جناح‌ها، گروه‌ها و احزاب [در بستر اعتقادات، سیاست، اجتماع، فرهنگ...] همراه با تعاملات و مناقشات میان آن‌ها که پیش از آن نیز آشنایی با مبانی فکری هر یک از آنها ضروری است.^۲

۲. جریان فکری-سیاسی

جریان فکری-سیاسی به معنای یک طیف گسترده فکری، اعتقادی، سیاسی و ایدئولوژیک است. به عبارت دیگر، یک جریان سیاسی شامل چندین گروه، حزب، جناح و تشکل است که از نظر اعتقادی، فکری، سیاسی، ایدئولوژی، اهداف و روش‌های مبارزه سیاسی با هم دارای اشتراکاتی می‌باشند و در مواقع انتخابات و تحولات سیاسی مهم ممکن است موضع‌گیری کرده یا نامزد و یا نامزدهایی به مردم معرفی کنند. جریان فکری سیاسی دارای مبدأ، منشأ، مسیر یا بستر و مقصد و یا هدفی است که در آن روان است. هدف‌های یک جریان، تسلط بر حاکمیت سیاسی در یک جامعه و استقرار ارزش‌ها و نظام‌های سیاسی مورد نظر است.^۳

باید تأکید کرد که جریان‌های سیاسی، پدیده‌های بسیار مهم و نقش‌آفرین در تاریخ سیاسی و تحولات جامعه به شمار می‌آیند. مقصود از جریان سیاسی، یک حرکت سیاسی پویا و زنده است که با برخورداری از ایدئولوژی مشخص و گرایش‌های فکری درونی به سود رهبران خود بر نظام سیاسی و نیز اقشار مختلف جامعه تأثیر می‌گذارد و جبهه، جناح، حزب، سازمان یا نهاد و گروه ویژه خود را بنیان مینهد. هدف نهایی جریان‌های فکری-سیاسی، کسب قدرت و استقرار نظام سیاسی مورد نظر است که آن را از طریق راهبردها و راهکارهای مختلف پی می‌گیرند.^۴



۳. شرایط سیاسی عصر امامت امام باقر علیه السلام

امام محمدباقر علیه السلام پس از شهادت پدرشان امام سجاد در سال ۹۵ ق هنگامی به امامت رسیدند که ولید بن عبدالملک، سال آخر خلافت خود را سپری مینمود. حضرت، علاوه بر خلافت ولید، چهار خلیفه دیگر اموی، یعنی سلیمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹ ق)، عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ ق)، یزید بن عبدالملک (۱۰۱-۱۰۵ ق) و هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ ق) را نیز درک کرد. بنابراین، توالی پنج خلیفه در حد فاصل ۱۹ سال امامت امام باقر علیه السلام، تنوع شرایط سیاسی آن دوران را نشان میدهد؛ چرا که با تغییر خلفا، سیاست‌های داخلی و خارجی جریان حاکم بعضاً تا صد و هشتاد درجه تغییر مینمود. در گستره عظیم نظام خلافت امویان، امام باقر علیه السلام و پیروانشان در کوفه و حجاز استقرار داشتند و به عنوان اقلیتی خارج از حاکمیت محسوب میشدند که غالباً از جانب دستگاه خلافت کنترل میشدند. در حقیقت، دورانی که امام باقر علیه السلام به امامت رسیدند، اوج اقتدار نسل دوم امویان (مروانیان) بود که توانسته بودند از یک سو بنیان حکومت بنی مروان را استوار سازند و از طرفی با حکومت رعب و وحشتی که حجاج بن یوسف در دوران عبدالملک مروان در عراق به نمایش گذاشت، گروه‌های معارض و چالشگران خلافت را برای مدتی نسبتاً طولانی زمینگیر کنند و از سوی دیگر، دامنه قلمرو خلافت را از چند جهت توسعه داده و به اروپا و شبه قاره هند برسانند.

۴. گفتمان سیاسی امام باقر علیه السلام

دوران امامت امام باقر علیه السلام مصادف با ادامه فشارهای خلفای بنیامیه و حکام آن‌ها بر شیعیان بود. امام باقر علیه السلام به طور روشن، گفتمان و راهبرد «تقیه» را در برابر ستمگران اموی در پیش گرفتند؛ چرا که بر اساس ارشاد این گفتمان، «بقای هسته مقاومت» در ذیل گفتمان استبداد حکام اموی ضروری بود. برای امویها آشکار شده بود که ائمه شیعه بر اساس مبانی کلامی «نصب امام»، به دنبال رهبری جامعه و تشکیل حکومت هستند. بنابراین، امام باقر علیه السلام برای حفظ اساس مکتب شیعه از گزند خشونت بیرحمانه امویان، شیوه تقیه را در پیش گرفته و شیعیان را به این راهبرد فرا خواندند. حضرت در ضمن این گفتمان، رو به فعالیت‌های علمی و فرهنگی آورده و مبانی فکری مکتب تشیع را استوار نمودند. گفتمان تقیه به معنای انفعال محض نیست و این گفتمان به هیچ عنوان در نقطه مقابل اصل امر به معروف و نهی از منکر قرار نمیگیرد.

اما گفتمان سیاسی امام باقر علیه السلام در برابر سایر جریان‌های عصرشان، گفتمان «اصلاح» بود. در این دوران، علاوه بر جریان حاکم اموی، احزاب، گروه‌ها و جنبش‌های هم‌عرض جریان شیعی نیز وجود داشت که در هدف، یعنی به چالش کشیدن خلافت امویان با امام هم افق بودند اما در مبانی فکری و بهره‌گیری از ابزارها با اندیشه امام باقر علیه السلام فاصله بسیار داشتند. در این دوران اگر چه حرکت‌های سیاسی کوچک و پراکنده بسیاری در قلمرو دستگاه خلافت به وجود می‌آمد، اما این حرکت‌ها یا آنکه جنبه شخصی داشته و مبتنی بر بنیان فکری نظاممندی نبودند و یا آنکه از صحنه سیاسی شامات و عراق و حجاز فاصله داشته و در کوتاهمدت، رقیبی برای جریان شیعی به حساب نمی‌آمدند. از این رو تلاش امام در این دوران در کنار تحکیم و ترویج مبانی و تعالیم مکتب علوی، رویکرد اصلاحی نسبت به جریان‌های سیاسی همانند عباسیان و خوارج (و حتی امویان و شاخه‌های از علویان) بود که هر کدام بر اساس مبانی فکری و کلامیشان رویکردی خاص را در کسب قدرت و رسیدن به خلافت در پیش گرفته بودند.

جریان‌های فکری - سیاسی عصر امامت امام باقر علیه السلام

در حقیقت، جریان‌های فکری - سیاسی زمان امام محمد باقر علیه السلام همانند امامان پیش از ایشان حول دو محور شکل می‌گرفت. محور نخست، جریان‌های مخالف اهل بیت علیهم السلام بود که عمده‌ترین آن‌ها جریان بزرگ اجتماعی بود که از زمان خلافت عثمان شکل گرفت و به دست معاویه ساماندهی شد و در دوران بنیامیه تداوم یافت. از این جریان میتوان با عنوان «جریان حاکم اموی» نام برد. محور دوم، جریان‌های اجتماعی است که آن‌ها نیز توانمند بوده و چالش‌گر حزب اموی به شمار می‌رفتند که عمده‌ترین آن‌ها جریان اجتماعی است که به همت اهل بیت علیهم السلام پدیدار شد. این جریان یا مستقیماً توسط اهل بیت هدایت میشد و یا اینکه لااقل با ائمه علیهم السلام در بسیاری از مبانی و رفتار هم‌جهت بود. در کنار این دو جریان، جریان‌های سومی نیز وجود داشت که هم جریان حاکم اموی را به چالش میکشیدند و هم رقابت محاجه‌آمیزی با جریان سیاسی اهل بیت علیهم السلام داشتند. بنابراین در یک دسته‌بندی کلان در دوران امامت امام باقر علیه السلام، سه جریان کلان سیاسی وجود داشت: جریان حاکم امویان (مروانیان)، جریان‌های علوی، و جریان‌های مستقل.



۱. جریان حاکم اموی

بدون تردید، قدرت‌مندترین جریان معاصر امام باقر علیه السلام، جریان حزب حاکم اموی بود. این جریان که دوره اول، یعنی دوران «سفیانیان» را گذرانده بود، در اوج اقتدار دوره دوم، یعنی «مروانیان» به سر میبرد. در این زمان، قدرت حاکمیت این حزب سرتاسر کشور پهناور اسلامی را فرا گرفته بود. در جامعه اسلامی، هیچ حکومتی معارض با این جریان به جز چند شورش مقطعی ظهور نکرد.

بنیامیه یا امویان نژادی هستند از قریش که به امیه بن عبد شمس بن عبد مناف

منصوبند و دوران حکومت آن‌ها از معاویه بن ابی سفیان آغاز و به مروان دوم که چهاردهمین آن‌هاست، ختم میشود و مدت حکومت آن‌ها از سال ۴۱ ق شروع و به سال ۱۳۲ ق که بدست ابومسلم خراسانی منقرض شد، پایان یافت. مرکز حکومت آن‌ها شام و سبک حکومت آن‌ها با اینکه با نام اسلام بود، چهره امپراطوری روم و فارس را داشته که انواع تجملات ملوک و سلاطین گونه در دربار آن‌ها رایج بوده است.

در حقیقت، امویان وارث سرزمینهایی شده بودند که در دوران خلفای راشدین مسلمانان آن را به دست آورده بودند. تمام این سرزمین‌ها زیر سلطه امویان در آمد و به ایالت‌هایی تقسیم شد که بر هر کدام از آن‌ها فرمانروایی که در این دوره معمولاً «امیر» نامیده میشد، حکمرانی میکرد. تقسیمات اصلی سرزمین به جز شام و بینالنهرین که زیر نفوذ مستقیم خلیفه قرار داشت، عبارت بودند از: مصر و سرزمینهای وابسته به آن در آفریقای شمالی، کوفه و سرزمین‌های شرقی آن، بصره و سرزمین‌های شرقی آن. هر کدام از حوزه‌های یاد شده، معمولاً امیری در رأس خود داشت که مستقیماً به وسیله خلیفه منصوب میشد.^۶

گرچه جریان اموی در طول دوران زمامداریشان با نام «خلافت اسلامی» حکومت میکردند، اما بر خلاف حکومت پیامبر و خلفای راشدین، عربگرایی به شکل آشکاری در محافلشان حاکم بود. آنان معتقد به برتری اعراب نسبت به موالی بودند. در گرایش سیاسی این موضوع، موالی یا غیرعربها که به اسلام گرویده بودند، قربانی نژادپرستی عربی امویان شدند. در نتیجه، اولین جریانات مخالف امویان توسط موالی شکل گرفت. اینان کینه طبقه حاکم عربی را به دل گرفتند و دهه‌ها بعد همین امر، یکی از دلایل مهم سقوط امویان شد.

جریان اموی از تأسیس تا انقراض، برای مورخان بزرگ گذشته و معاصر به طور نسبی،

معمای سربسته‌های ساخته است. اساساً تاریخ اموی، به عللی تاریخ مبهمی است که بارزترین علت آن عبارتند از: موضع خصمانه‌ای که بیشتر امویها در برابر دعوت اسلامی از آغاز آن اتخاذ کردند؛ پرچم مخالفت به دوش گرفتند؛ در برابر صاحب دعوت وارد جنگ‌ها شدند و تا فتح مکه به اسلام گردن نهند. لذا دشمنان آنان از این موضع برای بیابرو کردن ایشان سود جستند.

موضع امام باقر علیه السلام نسبت به جریان اموی

دوران امامت امام باقر علیه السلام که در متن سلسله خلافت امویان واقع شده بود، دوران چالشبرانگیزی بود که پنج خلیفه اموی را در بر میگرفت. در این دوران، حزب اموی در نیل به اهداف خود، حاکمیت خشونت را بهترین ابزار و کنترل جریانات رقیب تشخیص می‌داد. حزب اموی همواره از موقعیت امام باقر علیه السلام در وحشت به سر میبرد و تلاشهای فرهنگی و اجتماعی حضرت را زیر نظر داشت و حتی هشام بن عبدالملک، امام را به دمشق فرا خواند تا اقتدار خویش را به رخ امام کشیده و ایشان را از فرجام تلاشهای سیاسی-اجتماعیشان بر حذر دارد. اما سیاست امام باقر علیه السلام در قبال جریان اموی، دوری گزیدن و قطع رابطه با این حکومت ستمگر بود. ایشان پیروان خود را از هرگونه کمک و یاری به آنان نهی مینمودند؛ حتی اگر این امر ربطی به مسائل سیاسی و حکومتی آنان نمیداشت. امام باقر علیه السلام در جواب کسی که از حکم همکاری با حاکمان اموی سؤال کرده بود، پاسخ دادند: نه [این کار جایز نیست]، حتی به قدر کشش یک قلم بر روی کاغذ. آگاه باشید کسی از دنیای آنان [ستمگران] نصیب و بهره‌ای نخواهد برد مگر آنکه آنان از دین او نصیبها و بهره‌ها برده باشند.^۷

موضع امام باقر علیه السلام در قبال این جریان در ذیل گفتمان تقیه، چالش‌گری در ابعاد اندیشه‌ای، سیاسی، اجتماعی، به‌ویژه فرهنگی بود. حضرت با تدبیر و منطق با رعایت ایجابات گفتمان تقیه به ستیز آرمانهای حزب حاکم بر میخیزد و تمام سعیشان این است که حزب اموی را در رسیدن به اهدافشان ناکام سازد. البته گفتمان تقیه از منظر امام، مشروط به شرط مهمی بود و آن اینکه اصل تقیه بتواند از ریختن خون شیعیان جلوگیری نماید. حضرت در خصوص تقیه و شرط آن فرموده‌اند:

انما جعلت التقیه لیحقن بها الدماء، فاذا بلغ الدم فلا تقیه؛ قاعده تقیه برای این

وضع شده که خونها به واسطه آن نگاهداری شود. پس هنگامی که انجام آن به خون

ریزی منجر شد دیگر تقیهای وجود ندارد.^۸

بنابراین، امام باقر علیه السلام به طور بالقوه، گفتمان انقلاب را به منزله آخرین راهبرد در نظر گرفته بودند که چنان چه جریان اموی به جان شیعیان تعرض مینمود، گفتمان امام قطعاً تغییر میکرد.

۲. جریانات علوی

در دوران امامت امام باقر علیه السلام جریاناتی وجود داشت که میتوان آن‌ها را از آن روی که با اصل «امامت» به میدان آمده بودند و خود را شایسته رهبری دینی و سیاسی شیعیان میدانستند، جریانات علوی نامید. در این دوره گرچه حرکت‌های هوادار شیعی در اینجا و آنجا صورت میگرفت، اما این حرکت‌ها یا جنبه شخصی داشت و یا آنکه به سرحدّ جریان فکری-سیاسی نرسیده بود. لذا مقصود در این مجال، جریانات نظاممند منسوب به علوی است که هر کدام در قدم اول مدعی امامت شیعیان بودند و در گام بعدی، سودای حکومت در سر داشتند.

شواهد فراوانی در دست است که لااقل، منطقه عراق، تنها علویان را به عنوان جانشینان احتمالی بنیامیه در ذهنیت خود داشت. به دلیل ذهنیت روشنی که اهالی عراق از دوران خلافت امام علی علیه السلام داشتند، در عراق و تا حدودی در حجاز، جو کلی به نفع علویان بود و جریانات خوارج و عباسیان در این منطقه نفوذ قابل توجهی نداشتند. در این دوران، تعبیر مهم، اما معنادار «الرضا من آل محمد»، تنها در حیطه علویان معنا مییافت. اما متأسفانه میان جریانات علوی نیز همسویی کاملی وجود نداشت. از یک طرف، بنی الحسین علیهم السلام که چهره برجسته آنان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بودند، به سبب موقعیت علمی و اخلاقی‌شاخص بودند. آن‌ها شیعیان فراوانی داشتند که آن‌ها را مفترض الطاعه میدانستند. در برابر نیز بنی‌الحسن علیهم السلام نیز میراث علوی بودن خویش را داشت و از میان آن‌ها عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام میکوشید تا فرزندش محمد را به عنوان تنها کاندیدای علویان برای حکومت و جانشینی بنیامیه معرفی کند. در اینکه نفوذ کدام یک از این دو جریان داخلی بیشتر بوده، دقیقاً نمیتوان قضاوت کرد، اما به عقیده بلاذری در داخل محدوده علویان و در مجموع بنی‌هاشم، عبدالله بن حسن موقعیت مهمی داشت و توانست موقعیت فرزندش را تا حدودی تثبیت کند.^۹ ابوالفرج اصفهانی، نمونه‌هایی از توجه عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ ق) را نسبت به عبدالله بن حسن آورده است.^{۱۰} از سوی



دیگر، فرزندان عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله که بعداً سلسله عباسیان را تأسیس کردند، در ابتدا در درون جریان علوی، برنامه‌های خود را به پیش میبردند. آنان نیز بر اساس نظریه «نصب امام»، معتقد بودند که فرزندان عباس نسبت به هر فرد دیگری هاشمیت‌ر هستند. لذا این طیف در اواخر دوران امامت امام باقر علیه السلام، مرزبندی مشخصی با علویان پیدا کردند و ادامه فعالیت‌های آنان منجر به تأسیس جریان عباسیان شد. در همان حال، شیعیان کیسانیه که مسیر نسب محمد بن حنفیه را در پیش گرفته بودند، به امامت فردی به نام «ابوهاشم» معتقد بودند. ابوهاشم با استفاده از فشار جریان حاکم اموی بر دیگر رهبران علوی، از فرصت استفاده مینمود و به نفع امامت خودش تبلیغ میکرد و البته عده‌های را نیز به دور خود جمع نموده بود.^{۱۱}

برخی از مورخان معاصر، دلیل تعدد انشعاب علویان در دوران امامت امام باقر علیه السلام را مربوط به «گفتمان تقیه» امام باقر علیه السلام میدانند. رسول جعفریان، پژوهشگر تاریخ اسلام معتقد است که «از آن روی که امام باقر علیه السلام مجبور به رعایت تقیه بود و بسیاری از شیعیان عراق در اثر فشار و اختناق موجود، انتظار داشتند که امام به عراق آمده و دست به شمشیر ببرد، طبعاً برخی از آن‌ها نسبت به امامت آن حضرت دچار تردید میشدند و بدین سبب و به دلیل اینکه آگاهی کافی در باره امامت امام باقر علیه السلام به آنها نمیرسید، در میان آن حضرت و برادرش مردد شدند و این امر موجب پیدایش انشعاباتی در شیعه گشت.»^{۱۲} به هر حال از میان این همه مدعی امامت، امام باقر علیه السلام در رأس جریانی قرار گرفت که بر اساس نهضت علمی و فرهنگی گسترده‌ای که به راه انداختند، به منزله شاخصترین چهره این جریان شناخته میشدند. به گفته قاضی عبدالجبار، امام باقر علیه السلام بر دیگر مدعیان امامت از این بابت که نسبی بزرگوار و والا داشت، امتیازی چشمگیر داشت؛ به‌ویژه که نیا‌های او از جانب پدر و مادر، نوه‌های پیغمبر بودند. امام باقر علیه السلام توانست به رغم مدعیان مختلف امامت، پیروانی بر گرد خویش جمع کند؛ این‌ها علاوه بر پیروانی بودند که پدرشان قبلاً به‌ویژه در سال‌های اخیر زندگی‌اش به دست آورده بود. بنابراین، کمترین تردیدی نیست که امام محمد باقر علیه السلام در دوران زندگی خود و برخلاف نظر برخی از محققان جدید، امام شناخته‌شده است.^{۱۳} در حقیقت، عبارات «المفتون به اهل العراق؛ مردم عراق شیفته او بودند»^{۱۴} و یا «امام اهل العراق؛ پیشوای مردم عراق»^{۱۵} در خصوص امام باقر علیه السلام مفهوم عمیقی داشت.

به دلیل تنوع جریانات منشعب علوی، فهم مبانی فکری و کنش سیاسی آنان دشوار

است، اما امری که هدف این گروهها را متحد میکند، این است که این گروهها با دست آویز قرار دادن جایگاه امامت در صدد بودند تا بتوانند نهایتاً یک جریان گسترده و وسیع سیاسی-اجتماعی را شکل داده و جریان حاکم اموی را از آن روی که آن را متفقاً حکومت باطل میدانستند، ساقط کنند. علیرغم تنوع جریانات سیاسی منتسب به علویان که آغاز حرکتشان را بر اساس تلقی خاص از مبحث امامت و شخص امام قرار میدادند، دو جریان مهم در دوران امامت امام باقر علیه السلام در عرض جریان خاص حضرت شکل گرفت. این دو جریان عبارت بودند از «کیسانیه» و «زیدیه». در این مجال، این دو جریان و مواضع امام علیه السلام نسبت به آنها و جریان سوم، یعنی جریان تابع حضرت باقر علیه السلام را بررسی میکنیم.

۲-۱. کیسانیه

در حقیقت «کیسان» لقب مختار بن ابیعبیده ثقفی بود و پیروان او را کیسانیه می گفتند. مرحوم مفید به نقل از سید مرتضی در کتاب فصول خود آورده است که نخستین فرقه ضاله که از امامیه جدا شد، فرقه کیسانیه بود که آنان اصحاب مختار ثقفیاند. این جریان که در حقیقت، ادامه جریان سیاسی-نظامی مختار محسوب میشد، تا زمان امامت حضرت باقر علیه السلام توانسته بود خود را حفظ کند. کیسانیه که از لحاظ سیاسی از الگوی قیام مختار پیروی مینمود، از نظر کلامی و فکری در زمره علویانی بود که قائل به زنده بودن محمد بن حنفیه بودند و او را مهدی میخواندند.

کیسانیه هرچند در قیاس با جریانات سیاسی دیگر ضعیفتر بودند، اما در درون علویان، جریانی شناخته شده بودند و بعضاً فعالیت‌های سیاسی مستقلی را در مواجهه با جریان حاکم اموی به نمایش میگذاشتند. به طور کلی میتوان گفت این جریان با تکیه بر خاستگاه قیام مختار ثقفی در خونخواهی از شهدای کربلا و مینا قرار دادن بحث «امامت» و «مهدویت»، در پی کسب مشروعیت و مقبولیت اجتماعی بودند.

موضع امام باقر علیه السلام نسبت به کیسانیه

تعامل امام باقر علیه السلام با کیسانیه و تأیید و یا رد این جریان مبتنی بر حقانیت و یا عدم حقانیت قیام تاریخی مختار بود. حضرت به صورت آشکارا قیام و اهداف قیام شخص مختار ثقفی را که کیسانیه خود را به وی منسوب میکردند، تأیید ننموده است. لکن امام



از دست‌آورد اقدام مختار کاملاً ستایش نموده و این اقدام او را تسکین‌دهنده آلام اهل بیت علیهم‌السلام از حادثه عاشورا تلقی نمودند. مانند اینکه حضرت فرمودند:

لا تسبوا المختار فانه قتل قتلتنا و طلب ثارنا و زوج اراملنا و قسم فينا المال على العسره؛ مختار را دشنام ندهید؛ زیرا وی قاتلان ما (عترت) را کشت و به خونخواهی از ما برخاست؛ زمینه ازدواج زنان شیعه را فراهم ساخت و در زمان تنگدستی، اموال را بین شیعه تقسیم نمود.^{۱۶}

البته این ستایشها نسبت به دست‌آورد قیام مختار است و این نکته را تأیید نمی‌کند که مختار برای برگرداندن رهبری به اهل بیت علیهم‌السلام قیام نموده و اهدافی خالصانه داشته است. بنابراین نمیتوان ادله‌های اقامه نمود که مشی انقلابی کیسانیه در آن دوران، حداقل مورد تأیید ضمنی امام بوده است.

موضع امام باقر علیه السلام نسبت به مبانی فکری و کلامی این جریان، روشن‌گرانه بود. حضرت، اساس اعتقاد مهدویت محمد بن ابیحنیفه را رد نموده و این اعتقاد را احمقانه می‌دانستند. نقل است که روزی یکی از سران کیسانیه نزد امام باقر علیه السلام آمد و در این باره با حضرت سخن گفت. حضرت به وی فرمود: «این چه حماقتی است که شما دارید! آیا شما به حال او (محمد بن حنیفه) آگاه‌ترید یا ما؟ پدرم امام سجاد علیه السلام فرمود: خود شخصاً در مراسم غسل و کفن و دفنش حاضر بودم تا آن گاه که او را به خاک سپردم».^{۱۷}

۲-۲. زبیده

تصور عمومی بر این است که گرایش زبیدی برگرفته از مشی زید بن علی، برادر ناتنی امام باقر علیه السلام بوده و عقایدش تحت تأثیر آن قیام قرار داشته و حرکت‌های بعدی تابع آن بوده است. «زبیده»، فرقه‌های از فرقه شیعی است که در حقیقت، اساس آن در زمان امام باقر علیه السلام استوار گشت. این جریان از لحاظ اصول و فروع تا حد زیادی به اهل سنت نزدیک بوده و جز در موارد معدودی، تابع کلام معتزلی و فقه حنفی است. با این حال به لحاظ سیاسی، ماهیت شیعی داشته و ارباب ملل و نحل نیز آن را از جمله فرقه‌های شیعه می‌شناسند.^{۱۸} در باره زید، روایات فراوانی نقل شده است که جمعیندی آن‌ها کار دشواری است. در برخی از روایات، زید کاملاً توسط امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام تأیید شده و در برخی دیگر با نوعی ابهام و تردید با قضیه برخورد شده است. نهایت آنچه به طور مثبت از



روایات مربوط به زید بر میآید، آن است که امامان شیعه به زید خوشبین بوده، قیام او را از لحاظ انگیزه تأیید کرده و حتی فرموده‌اند که زید در صورت پیروزی، حق را به اهلش واگذار میکرد.^{۱۹}

به هر حال، جریانی که بعداً به نام زیدیه نامگذاری شد، سؤالات بسیاری را پیرامون حقانیت و مشروعیت این جنبش اجتماعی برانگیخته است. گرچه زید بن علی، قیام معروف خود را هفت سال پس از شهادت امام باقر علیه السلام در کوفه عملی کرد، اما وجود زید در زمان حیات امام باقر علیه السلام نیز تردیداتی را در رابطه با زعامت او به وجود آورده بود. در این زمان، عده‌ای از شیعیان به دلیل اینکه آگاهی کافی در باره امامت امام باقر علیه السلام به آن‌ها نمیرسید، در میان حضرت و برادرش زید مردد شدند و این امر موجب پیدایش انشعاباتی در شیعه شد.^{۲۰} نکته‌های که همگان به آن اذعان دارند اینکه زید از لحاظ شخصیتی از علمای بزرگ اهل بیت بود؛ تا جایی که هشام بن عبدالملک، آخرین خلیفه اموی دوران امام باقر علیه السلام از وجود او وحشت داشت و همیشه او را تحت نظر میگرفت تا اینکه بالاخره جریانی را به وجود آورد که زید را وادار به قیام در کوفه نمود. این قیام در سال ۱۲۲ ق اوج کنش سیاسی- اجتماعی جریان زیدیه بود، اما باید گفت که اگر چه زید در دوران حیات باقر علیه السلام، به دنبال تشکیل یک جنبش انقلابی بود و از همین روی این جریان در ذیل گفتمان تقیه امام نمیگنجید، اما این نکته را هم باید ذکر کرد که جریان زید بن علی در زمان امام باقر علیه السلام، چالش‌گر جریان امام علیه السلام به شمار نمی‌آمد.

موضع امام باقر علیه السلام نسبت به زیدیه

پیشینی امام باقر علیه السلام از قیام خونین زید مورد اجماع مورخان است. عده‌ای بر این باورند که حضرت، زید بن علی را از قیام علیه خلافت هشام بن عبدالملک نهی نموده است. اما عده‌ای معتقدند که امام باقر علیه السلام از نهضت برادرشان حمایت کامل نموده‌اند و پیشاپیش از قیام و نهضت زید که آسیبی سخت بر پیکر حزب حاکم اموی متوجه ساخت، تجلیل میکنند. در روایت این عده، حضرت باقر علیه السلام از زید به عنوان کشته راه حق یاد نموده و مخالفان و قاتلان او را لعن و نفرین میکنند؛ ان اخی زید بن علی علیه السلام خارج فمقتول علی الحق، فالویل لمن خذله والویل لمن حاربه والویل لمن قاتله؛ برادرم زید بن علی بر ستم شورش میکند و در راه حق کشته میشود. وای به آن کسی که به وی آسیب رسانده و با وی بستیزد، وای بر آن کسی که وی را به قتل رساند.^{۲۱}

در مقابل، برخی روایتی را از امام صادق نقل میکنند که فرمود:
 خدا عمویم زید را رحمت کند. او نزد پدرم آمد و گفت: میخواهم بر این
 حکومت گردنکش خروج نمایم. امام فرمود: این کار را نکن که میترسم کشته و در
 میان کوفه بر دار آویخته شوی. ای زید، مگر نمیدانی که هیچ یک از فرزندان
 فاطمه پیش از خروج سفیانی بر هیچ یک از حکمرانان خروج نمیکند؛ مگر اینکه
 کشته شود.^{۲۲}

با توجه به تنافی ظاهری این روایت و روایات پیشین، برخی از پژوهشگران تنافی را رد
 نموده و معتقدند حضرت باقر (علیه السلام) نسبت به جریان زیدیه نظر مثبت داشته و نهی امام را
 در روایت اخیر، نهی ارشادی دانسته‌اند، نه تحریمی. بدین معنی که امام با این سخن در
 صدد آن بوده است تا زید و یارانش را از کشته شدن باز دارد، نه اینکه اساس حرکت
 غیورانه و برخاسته از عدالت‌طلبی او را نهی کند.^{۲۳} البته ارزیابی لایانی، اسلامشناس
 معاصر غربی از حیث مبنای کلامی میان امام باقر (علیه السلام) و زید معتقد به تفاوت است.
 عبارات او نشان میدهد که اندیشه و عمل زید با امام باقر (علیه السلام) همسویی کامل نداشته
 است. او مینویسد:

امری که مسلم است اینکه امام محمد باقر بر خلاف زید، به متوسل شدن به
 شمشیر میان‌دیشید. در عوض، مردم به خاطر دانش و علم وسیع او که برایش لقب
 «باقرالعلوم» را به ارمغان آورده بود، به سوی او جذب شدند. نظرهای وی درباره
 امامت، تأثیری ژرف بر تعدادی از مردم داشت و اینان پیروان دائمی او و خانواده‌اش
 شدند. بر خلاف زید و پشتیبانانش، مکتب امام باقر (علیه السلام) بر آن بود که نهاد امامت
 موروثی [انتصابی] است و نیازی به خروج امام برای اثبات امامتش ندارد. به این
 ترتیب، امام باقر، نظریه امامت غیر انقلابی را عرضه میداشت. این نظریه‌های مهم و
 به موقع بود که نکته اصلی و اساسی در دعوی امامت کردن تلاش برای رسیدن به
 قدرت، یعنی قدرت سیاسی بود.^{۲۴}

۳-۲. جریان تابع امام محمد باقر (علیه السلام)

جریانات کیسانیه، زیدیه و... اگرچه در دایره جریانات علوی شناخته میشوند، اما در



بسیاری از منابع، هنگامی که از جریان علوی نام برده شده، متناظر به جریانی بوده که امام محمد باقر علیه السلام در ادامه سلسله ائمه پیشین، هدایت آن را بر عهده داشتند. خصلت انتصابی بودن امام، یکی از نکات مهم اساسی در نظریه‌های بود که امام محمد باقر علیه السلام مطرح میساخت. وی سعی داشت تا در اندیشه‌ها و عقاید مبهم، آشفته و پراکنده امامت که در آن زمان شایع بود، نظمی پدید آورد. اندیشه نصب امام، نوعی محدودیت و مانع در راه همه کسانی که فکر میکردند میتوانند ادعای امامت کنند، و به این ترتیب، مجوزی برای رهبری و امامت به دست آورند، ایجاد میکرد.

به دلیل اصل پنهانانگاری گفتمان تقیه، شناخت کنش‌های سیاسی این جریان تا حدود زیادی در لایه‌های مصلحت‌اندیشی امام باقر علیه السلام پنهان میماند. چرا که امام باقر علیه السلام بر خلاف برادرشان زید، متوسل شدن به شمشیر را چاره کار حزب اموی نمی دانستند. امام باقر علیه السلام با تکیه بر تبیین اصل امامت و با تاکید بر نص امام، مقصودشان آن بود که امام، مرجعیت و اقتدار خود را از خداوند دارد، نه از یک عامل انسانی یا از بیعت مردم عادی.^{۲۵} این مبنای نظری، حضرت را نسبت به دیگر جریان‌های علوی در منزلت فراتری قرار داده بود. به‌ویژه اینکه در عراق و حجاز، بهترین موقعیت به نفع اهل بیت بود و چنانچه گذشت، لقب «امام مردم عراق» و «باقرالعلوم»، زمانی به حضرت تعلق گرفت که رهبری حضرت، حداقل در این دو منطقه تثبیت گشته بود.^{۲۶} بر اساس روایت تاریخ گرچه تیره‌هایی از علویان همعرض با امام باقر علیه السلام، مدعی زعامت معنوی و سیاسی شیعیان بودند، اما امام باقر علیه السلام پس از شهادت پدرشان به سرعت توانستند بخش عظیمی از دوستداران اهل بیت علیهم السلام را به سمت خویش جذب کنند. «در این زمان، شیعه به طور دسته جمعی به حضور امام محمد باقر علیه السلام میرسیدند. نخستین کسانی که در این امر پیشقدم شدند عبارت بودند از: مسیره العبدی، ابوعمرة السراج، محمدبن خنیس و حیان العطار».^{۲۷}

از این پس، امام باقر علیه السلام به مبلغان خود دستور دادند که در خراسان متمرکز شوند؛ شهری که بسیار متشنج بود و اهالی آنجا بیش از هر جای دیگری از بنیامیه خشمگین بودند. امام باقر علیه السلام مسیره را به عراق و سه نفر دیگر یاد شده را به خراسان فرستاد و به آنان سفارش نمود که برای او و اهل بیت با مهربانی، اما مخفیانه دعوت کنند.^{۲۸} این روایت به خوبی آمد و شد امام باقر علیه السلام را میان گفتمانهای تقیه و اصلاح نشان میدهد؛ به نحوی که فرستادگان حضرت به عراق و خراسان مستقیماً به جریان‌های خارج از حکومت

مانند خوارج ارتباط برقرار نموده و روشنگری میکنند، اما بر اساس توصیه امام، نسبت به تبلیغ مکتب شیعه در برابر حزب حاکم، به پنهان کاری توصیه میشوند. این مبلغان حتی با رهبران خوارج در تعامل بودند تا راههای دعوت به سوی امام را جست و جو نموده و اسباب موقعیت و گسترش را به او بگویند.^{۳۹} شکلگیری موقعیت برتر اجتماعی، زمینه تلاشهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی امام را (هرچند در ذیل گفتمان تقیه) فراهم ساخته بود. به گونهای که این تشکل به منزله بزرگترین جریان چالش گر علیه حاکمیت دیکتاتوری حزب اموی به شمار میرفت. همین موضوع باعث شده بود که حزب حاکم، حساسیت فراوانی نسبت به این تشکل داشته باشد و همواره از موقعیت امام باقر علیه السلام در وحشت به سر برد. آنان تلاشهای فرهنگی و اجتماعی حضرت را زیر نظر داشتند و حتی امام علیه السلام را به پایتخت حکومت خویش فرا خواندند تا اقتدار خود را به رخ امام کشیده و حضرت را از فرجام تلاشهای سیاسیاشان بر حذر دارند.^{۴۰}

۳. جریانات مستقل

جریانات مستقل مهم فکری - سیاسی در دوران امامت باقر علیه السلام، از آن جهت اهمیت دارند که نتیجه کار آنان در فرجام کار امویان بسیار مؤثر واقع شد. گرچه نهضت های بسیاری در این دوران، که قلمرو خلافت امویان به حد اعلی رسیده بود، شکل می گرفت، که عمدتاً خارج از حوزه مناطق عربی، به ویژه در خراسان اتفاق می افتاد، اما به نظر میرسد که در این دوران، پایگاه جریان های مهم چالش گر حزب اموی کماکان در سرزمین های عربی قرار داشت. صرف نظر از جریان پیچیده علویان، سه جریان مهم «مرجئه»، «خوارج» و «عباسیان» در رابطه با جریان حاکم اموی به منزله تهدید جدی تلقی میشدند.

۳-۱. مرجئه

در دوران امامت حضرت باقر علیه السلام، جریانی وجود داشت که به «مرجئه» شهرت یافته بود. مبانی فکری و کلامی خاص، این جریان را به سال ها قبل از دوران امامت حضرت باقر علیه السلام عودت میدهد. این مبانی، مرجئه را از تبدیل شدن به جریان سیاسی باز میداشت. گویا ضعف دستگاه خلافت امویان در پاره های از مقاطع و انحرافات آشکار برخی از خلفای اموی، این جریان را به تغییر مبانی و تبدیل شدن به جریان سیاسی وسوسه



نمود. لذا در اوایل دوران امامت امام باقر علیه السلام، جریان کلامی مرجئه تبدیل به جریان فکری - سیاسی مخالف امویان شد که این راهبرد را تا پایان کار امویان حفظ نمودند. اصل مهم فکری این جریان این بود که هر کس به اسلام گرویده و به یگانگی خدا و نبوت پیامبر شهادت دهد، هر گناهی که مرتکب شود نباید او را کافر خواند، بلکه باید کار او را با خدا وا گذاشت.^{۳۱} در حقیقت، این گروه به عنوان آنتیتز گروه خوارج به شمار می‌آمد که عقیده داشتند مسلمانان با ارتکاب کبیره کافر میشوند. اما مرجئه معتقد بودند که مسلمان با ارتکاب کبیره کافر نمیشود. از این رو در وهله اول، سیاست خود را بر سکوت و اطاعت محض از امویان استوار نموده و معتقد بودند امام مسلمین اگر مرتکب کبیره هم شود، از مسلمانی خارج نمیشود و لذا واجبالطاعه است و نمازی که به امامت او اقامه گردد، معتبر است.^{۳۲} از این رو این گروه در ابتدا متحد بنیامیه محسوب شده و با شیعه و خوارج دشمن بودند، اما در عقاید خود تا حدی با محافظهکاران یعنی اهل سنت موافقت داشتند.

اگرچه مرجئه تا مدتها آشکارا از حکومت امویان پشتیبانی میکردند اما این کار آنان بلاشرط نبود. در حقیقت، «مرجئه» زمانی تبدیل به یک جریان سیاسی شدند که از لحاظ مبانی فکری تغییر موضع داده و در جبهه مخالف جریان حاکم اموی قرار گرفتند. از این رو مرجئه با جنبشی که به ریاست عبدالرحمن بن اشعث بر ضد بنیامیه قیام کرد، ائتلاف کردند. همین ائتلاف را با جنبشی که بعدها زید بن مهلب (۱۰۲ ق) بر پا کرد، نیز انجام دادند و به آن، رنگ قیام اجتماعی و مذهبی دادند. در این قیام، پیروان مرجئه مانند ابی رویه و ثابت قطنه و همه مرجئیان به ابن مهلب پیوستند و اصول ارجاء کماکان شعارهای ابن جنبش بود. درخواست عدالت، مساوات، شوری و سرکشی از اطاعت خلیفه در مطالبات آن‌ها نهفته بود. با شکست ابن مهلب، جنبش مرجئه زیر فشار شدیدی قرار گرفت. بدین گونه، رجائی که طرفدار حکومت اموی بود، به دشمن آنان مبدل شد.^{۳۳} جریان مرجئه که اینک یک جنبش سیاسی محسوب میشود، تا پایان امامت باقر علیه السلام، خود را حفظ کرده بود. در دوره خلافت هشام بن عبدالملک (۱۰۵ - ۱۲۵ ق)، حکومت عراق به دست خالد بن عبدالله سپرده شده بود. وی با تفتیش عقاید، سران مرجئه شام از جمله غیلان دمشقی را کشت. او در عراق نیز همین راه را طی کرد و خون بسیاری از مرجئان را ریخت. گویند سنگدلی خالد نسبت به مرجئه به حدی بود که در روز عید قربان، جعد بن درهم که از سران رجاء بود را به جای یک گوسفند سر برید.^{۳۴} البته این جریان تا پایان

خلافت امویان (۱۳۲ ق) کمابیش وجود داشت، اما با برافتادن امویان، جریان رجاء نیز در دل جریانات بعدی هضم گردید.

موضع امام باقر علیه السلام نسبت به مرجئه

اصل محوری اندیشه مرجئه در ابتدا تساهل افراطی و بیقیدی نسبت به فروع دین بود. لذا این جریان در برابر اموی‌ها تا مدت‌ها دست به توجیه‌گری می‌زدند. لذا حضرت باقر علیه السلام، مرجئه را از فرجام شانه خالی کردن از مسئولیت و سازش با منحرفان اموی بر حذر می‌داشتند و این عمل آنان را دشمنی با اهل بیت علیهم السلام تلقی می‌کردند. بر این حسب، امام، مسلمانان را از پیروی این جریان بر حذر داشته و آن‌ها را لعن مینمودند. آن حضرت می‌فرمودند: خداوند جماعت مرجئه را لعنت کند که آن‌ها در دنیا و آخرت دشمنان ما هستند.^{۳۵} البته لعن حضرت به معنای کناره‌گیری و قطع ارتباط با آنان نبود. لذا امام علیه السلام در مواجهه با این جریان نیز گفتمان اصلاح را پیاده نموده و در نقد باورهای آنان و تصحیح انحراف پدید آمده در میان آنان در فرصتهای مختلف و در مناظره‌هایی با آنان شرکت مینمودند. روزی عمرو بن قیس از رهبران وقت مرجئه و برخی از شاگردانش نزد امام محمد باقر علیه السلام آمده و دیدگاه خود را درباره ایمان این گونه مطرح نمودند: «ما اهل دعوت و ملت خود را با انجام معصیت و گناه از دایره ایمان خارج نمیسازیم»

امام باقر علیه السلام در رد آنان فرمودند: أما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقد قال لا يزني الزانی و هو مؤمن و لا يسرق السارق و هو مؤمن؛ همان پیامبر خدا فرمود که زناکار زنا نمیکند حال آنکه مؤمن باشد و سارق سرقت نمیکند و حال آنکه مؤمن باشد.^{۳۶} در واقع، امام باقر علیه السلام با تفکیک ایمان از اسلام، ایمان را مرحله‌ای از اسلام معرفی میکنند که باعث جلوگیری از ارتکاب گناه میشود. لذا برداشت مرجئه از ایمان زیر سؤال رفته، امکان قضاوت و داوری درباره فرد معصیتکار مبنی بر مخدوش شدن ایمان وی فراهم می‌گردد و ایمان، ارتباط وثیقی با عمل پیدا میکند.

از لحاظ سیاسی، موضع امام در برابر تغییر موضع مرجئه و تبدیل شدنشان به جریان انقلابی، بیطرفی بود. شاید این موضع به آن دلیل بود که مرجئه استقلالاً علیه اموی‌ها دست به قیام نمی‌زدند و غالباً به جریان‌های دیگر می‌پیوستند و یا به آن دلیل که حضرت، منازعه اموی‌ها و مرجئه را جدال دو جریان باطل تلقی می‌کردند که این امر منجر به تضعیف هر دوی آن‌ها میشد و فشار دستگاه خلافت را نسبت شیعیان کاهش میداد.



۲-۳. خوارج

جریان خوارج در کنار جریان علوی از قدیمیترین و ریشه‌دارترین جریان‌های اعتقادی، سیاسی و اجتماعی چالش‌گر امویان به شمار می‌آید. این جریان که پس از جنگ صفین و ماجرای حکمیت میان سپاه امام علی علیه السلام و معاویه شکل گرفت، تا انتهای خلافت امویان، خود را حفظ نمود. از جمله در دوران امامت امام باقر علیه السلام خوارج گرچه پیش از آن، به‌ویژه در دوران حکومت حجاج بن یوسف در عراق، ضربات سهمگینی را متحمل شده بودند، اما توانسته بودند شاکله فکری و سیاسی خود را حفظ کنند. خوارج در ابتدا از دشمنان سرسخت امویان به شمار آمده و آنان را غاصبان خلافت می‌پنداشتند. ناآرامی‌های سیاسی در قلمرو اسلامی و سیاست بیرحمانه حجاج علیه آنان، در تشویقشان به ادامه مبارزه علیه خلافت نقش داشت. آنان نظام جدیدی در بسیج اجتماعی و نظامی بنا نهادند که بر حرکت سریع در حفظ رهبری تکیه داشت، همان عاملی که باعث ادامه حرکتشان شد. در زمان عبدالملک مروان (۶۵-۸۶ ق)، نخستین موضع سیاسی منظمی که خوارج اتخاذ کردند، همپیمانی با عبدالله بن زبیر در مکه بود.^{۳۷} پس از آن، خوارج، دامنه فعالیت خود را به خارج از سرزمین‌های عربی گسترش داده و خراسان، مقصد بعدی آنان بود. در تاریخ یعقوبی آمده است از آنجا که اغلب فعالیت‌های خوارج در ایران انجام می‌شد، بسیاری از موالی به آن‌ها ملحق شدند. این امر، امتیاز مهمی برای خوارج بود. به‌ویژه که ایرانی‌ها از شجاعت کافی برخوردار بودند؛ آن‌چنان که گفته شده: الموالی اشجع الخوارج و اشد هم جساره.^{۳۸}

اگر بخواهیم کارنامه سیاسی خوارج را در محدوده زمانی امامت باقر علیه السلام بررسی کنیم، باید گفت که جنبش خوارج در اوایل دوران خلافت ولید و سلیمان بن عبدالملک که به عنوان اولین خلفای عصر امام محمد باقر علیه السلام به حساب می‌آیند، از شوک حاصل از بیرحمی‌های حجاج بن یوسف خارج شده و رفته رفته در عرصه سیاسی-اجتماعی، خود را نشان می‌دادند. اما سیاست ولید و سلیمان علیه آنان هرچه بیشتر سختگیرانه می‌شد. در بعضی روایات تاریخی، کشتار خوارج به سلیمان و در برخی این کار به ولید نسبت داده شده است.^{۳۹} اما تعامل خوارج در زمان حکومت عمر بن عبدالعزیز، به دلیل سیاست‌های صلح‌جویانه او وارد فضای جدیدی شد. این‌سعد به نقل از واقدی و او به نقل از کسانی که معاصر شورش خوارج در این زمان بودند، مینویسد که خوارج، پیوسته بر تکفیر خلفای پیشین اموی به سبب ارتکاب ظلم و ستم اصرار می‌ورزیدند و از عمر می‌خواستند آن‌ها را

لعن کند. اما عمر از این کار امتناع میورزید. لذا خوارج به تقبیح و سرزنش عمر برخاستند و او را به دورویی متهم کردند و با کارگزار وی در کوفه به نبرد پرداختند.^{۴۰} متن عبارت ابن سعد در طبقات چنین است: «محمد بن عمر از قول عبدالحمید عمران و او از قول عون بن عبدالله بن عتبّه گفت: عمر بن عبدالعزیز در زمان خلافت خود مرا به سوی خوارج که بر او شوریده بودند، فرستاد. من با آنان صحبت کردم و گفتم چرا از او در خشماید؟ گفتند: چون از لعن و نفرین خلفای پیشین اموی امتناع میورزد و این کار وی دورویی و نفاق است. عون میگوید: عمر از جنگیدن با ایشان خودداری کرد تا آنکه دست به غارت اموال زدند و راهزنی کردند. عبدالحمید، این مسائل را به عمر گزارش داد و عمر به او نوشت: هرگاه دست به غارت اموال زدند و در راهها ایجاد ناامنی کردند با آنان بجنگ که مردمانی نجس و پلیدند.»^{۴۱} بنا به نقل طبری، نبرد خوارج و سپاه عمر در سال ۱۰۰ هجری اتفاق افتاد که رهبری خوارج را در این جنگ که به شکست خوارج انجامید، شخصی به نام بسطام از قبیله بنی یشکر بر عهده داشت.^{۴۲} پس از خلافت عمر بن عبدالعزیز، خوارج در نقاطی که نفوذ داشتند، خود را حامی ضعیفان و ستمدیدگان و مخالف ستمگران قلمداد کردند، مثلاً بربران آفریقا که میخواستند از زیر نفوذ امویان در آیند، را با فرستادن سلاح کمک کردند.^{۴۳} در زمان خلافت یزید بن عبدالملک (۱۰۵-۱۰۱ ق) بار دیگر خوارج تحت فرماندهی «شوذب» علیه امویان قیام کرد و در چند جنگ، آنان را شکست داد. مسلمة بن عبدالملک از طرف خلیفه به امیری کوفه منصوب شد و لشکری را به جنگ شوذب فرستاد. در این جنگ، خوارج شکست خوردند و تنها گروه اندکی جان به در بردند (۱۰۱ ق).^{۴۴} اما حضور خوارج در زمان هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ ق)، که طولانیترین مدت خلافت را در عصر امامت امام باقر علیه السلام داشت، دو مرحله‌ای بود. هشام در بدو خلافت ابتدا در برابر خوارج از در نرمش در آمد؛ چنانکه این فرقه مدتی آرام گرفت. به گفته یعقوبی، هشام، رهبران خوارج را به حضور خود فرا خواند و آنان را به قبول حکومت خویش قانع نمود. به گفته یعقوبی، هشام، خوارج را نزد خود گرد آورد و گفت ای گروه از خدا بترسید و جهاد را واگذارید، پس با وی بیعت کردند.^{۴۵} اما پس از چندی، خوارج به تحریک عباسیان علیه حکومت هشام برخاستند و نقش مهمی را در کمک به عباسیان در برانداختن امویان ایفا نمودند.



موضع امام باقر علیه السلام نسبت به خوارج

رویکرد امام باقر علیه السلام نسبت به خوارج نیز در ذیل گفتمان اصلاح قرار داشت. روایت های بسیاری از ملاقات و مناظرات کلامی و علمی میان حضرت و سران خوارج گزارش شده است که محور اصلی این ملاقات ها را مناظره درباره جریان حکمیت تشکیل میداده است. طبرسی در احتجاج، روایت طولانی را آورده است که در آن، محتوای دیدگاه امام نسبت به خوارج را به خوبی نشان میدهد. بر اساس این روایت، حضرت باقر علیه السلام به اصحاب خود میفرمود: «به این پیمان گریزان خوارج بگویند، چگونه بر جدایی از علی علیه السلام گردن نهادند و با وجود اینکه خونشان را بیشتر در راه فرمانبرداری از او ارزانی داشتند و در خشنود کردن خدا بر هم پیشی میگرفتند [از فرمانش برتافتند] و اگر به شما گفتند که ما بر حکم الهی گردن نهاده بودیم و شعار «لا حکم الا الله» سر دادند، در پاسخ بگویند: مگر خدا حکمیت را در دین خود نپذیرفته است؟ مگر در این آیه، داوری را [در رابطه با اختلاف میان زوجین] به دو نفر واگذار نکرده است که فرمود: فابعثوا حکماً من اهله و حکماً من اهلها ان یرید اصلاحاً یوفق الله بینهم (نساء/۳۰).^{۴۶}

مرحوم کلینی در کافی، روایتی را نقل کرده که در آن امام باقر علیه السلام با عبدالله بن نافع بن ازرق، یکی از سران خوارج مناظره مفصلی را در باره حقانیت حضرت علی علیه السلام در ماجرای حکمیت انجام میدهد. تا اینکه نهایتاً وی پس از قبول شکست، خطاب به امام میگوید: تا وقتی که رشته سپید از رشته سیاه، شب از صبح برای شما نمایان گردد؛^{۴۷} الله اعلم حیث یجعل رسالته؛ به درستی خداوند میداند که رسالتش را در کجا قرار دهد (انعام/۱۲۴).^{۴۷}

از لحاظ سیاسی، امام باقر علیه السلام در برابر نهضت های مسلحانه های که خوارج، آن ها را ترتیب داده بودند، موضعی بیطرفی داشته و هیچگونه مستندی مبنی بر تأیید یا رد آن حضرت نسبت به این تلاش ها در دست نیست؛ چرا که آن حضرت از یک طرف نمی خواستند رهبران این نهضت ها یا حاکمان و خلفای اموی از موضع آن حضرت برای منافع خود بهره برداری نمایند، و از دیگر سو، آن حضرت در نظر داشتند روح قیام و نهضت در میان جامعه باقی بماند. این هدف را خوارج در آن مقطع علیرغم انحراف فکری و دشمنی پنهانشان با اهل بیت علیهم السلام، تأمین مینمود.^{۴۸}

i این جمله در اینجا کنایه از این است که: «مطلب برایم روشن شد».

۳-۳. جریان عباسیان

جریان عباسی در بدو رویش، قرابت بسیاری با علویان داشت. در حقیقت، خاستگاه هر دو جریان، بازگشت به بنی‌هاشم بود. ابوهاشم، آخرین امام شیعه کیسانیه در سال ۹۸ ق در گذشت؛ در حالی که فرزندی نداشت. عباسیه‌ها از این فرصت استفاده کردند و با شیعه کیسانیه متحد شدند. علی بن عبدالله عباس به اعتبار اینکه مسن‌ترین فرد قوم در هر دو شاخه، هاشمیان بود و بدون اینکه کسی با او مخالفت یا در آرمان‌های او شک کند، سخن‌گوی آنان شد. طبیعی بود که اهل بیت به هر تشکیلاتی که دعوت به آل محمد می‌کرد، با صرف نظر از خاندانی که بدان وابسته بود، رضایت میداد.^{۹۹}

در دوران امامت باقرالعلوم علیه السلام، شخصی به نام محمد که پسر علی بن عبدالله بن عباس بود در عرض امامت امام باقر علیه السلام، مدعی امامت بود. این جریان با استناد به خدمات عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، زعامت دینی و سیاسی مسلمانان را حق فرزندی از نسل عباس میدانستند. عباسیان در زمان امامت امام باقر علیه السلام در مقایسه با خوارج و علویان، جریان قدرتمندی به شمار نمی‌آمدند. به همین دلیل، تحرکات سیاسی آنان از چشم حزب حاکم اموی اغلب پنهان میماند. در حقیقت، عباسیان از سال ۹۸ ق که در صحنه ظاهر شدند، قدرتشان رفته رفته در حال رشد بود تا اینکه در اواخر سال‌های امامت امام باقر علیه السلام، آنان قدرت‌مندتر از سایر جریانات، نظام سیاسی امویان را تهدید مینمودند. در حقیقت، دلیل موفقیت آنان در این بود که آنان جریان گسترده سیاسی-اجتماعی را از منطقه عراق و شامات خارج نموده و به سایر بلاد، به‌ویژه منطقه خراسان کشاندند؛ در حالی که سایر جریانات عموماً در حوزه جغرافیای سرزمین‌های عربی فعال بودند.

رفتار خلفای اموی با جریان عباسی در دوران امامت حضرت باقر علیه السلام دو مقطع حساس داشت. در مقطع اول که در حقیقت، زمان نضح گرفتن آنان بود، با خلافت سلیمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹ ق) مقارن شده بود. رفتار سلیمان با علی بن عبدالله بن عباس، بسیار محترمانه بود. او علی بن عبدالله را از محل تبعیدش در «حمیمیه» به دمشق بازگرداند و با او مهربانی و خوشرفتاری کرد. او زندانیان عباسی را آزاد و تبعیدیان را مورد عفو قرار داد.^{۱۰۰} البته باید گفت که تا این زمان، امویان حرکت علی بن عبدالله بن عباس را در ذیل جریان علوی می‌شناختند و عباسیان، گروه مستقل و شناخته شده‌ای نبودند. مسعودی در التنبیه، روزگار جریان تازه جان گرفته عباسیان را چنین تشریح میکند:



آغاز دعوت عباسیان در کوفه و خراسان و ولایات دیگر از سال صدم هجری بود؛ زیرا ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه به سال نود و هشتم نزد سلیمان بن عبدالملک رفت و سلیمان از دیدن او اظهار شگفتی کرد و حوائجش را برآورد و پس فرستاد و یکی را همراه او کرد که در راه مسمومش نمود. چون ابوهاشم این را بدانست، به سوی محمد بن علی بن عباس بن عبدالمطلب رفت که در آن زمان در حمیمیه بود. اسرار دعوت را با او گفت و دعوتگران را به او شناسانید و بدو خبر داد که خلافت به فرزندان وی میرسد و نصیب پسری میشود که از زن حارثی آمده است و بگفت تا پس از سال صد دعوت را نشر دهند. وقتی وفات محمد در رسید، پسر خود ابراهیم را وصیت کرد و کار دعوت با او شد و "ابرهیم امام" نام گرفت.^{۵۱}

ملاحظه میشود که تا این زمان جریان عباسی وزنه چندان در برابر دستگاه اموی به شمار نیامده و از سوی حاکمان دمشق نیز جدی گرفته نمیشوند تا اینکه این جریان چنان قدرت مند شده و شبکه پیچیده‌ای ایجاد میکند که هشام بن عبدالملک، اولین خلیفهای است که خطر را احساس نموده و دست به کار میشود. حرکت عباسیان در دوران خلافت هشام بن عبدالملک رو به خشونت نهاد و گسترش یافت و شبکه‌های آن، بسیاری از شهرها را در بر گرفت. این حرکت در خراسان با نیروی بیدادگرانه‌ای شناخته میشد. در آغاز، حکومت‌ها از فعالیت داعیان آگاهی نداشتند، ولی بعد از اینکه مسئله برای آنها روشن شد، آنان را تحت تعقیب قرار دادند و گهگاهی اشخاصی را به اتهام وابستگی به آنان مورد آزار و اذیت قرار میدادند.^{۵۲}

لازم به ذکر است که عباسیان، جریان مهم و قدرت‌مندی را که به تازگی در سرزمین‌های شرقی مانند خراسان شکل گرفته بود و «جنبش موالیان» نامیده میشد، در خود هضم نمود. به عقیده نویسنده کتاب «دولت امویان»؛ به نظر میرسد که این گروه سیاسی (موالی) در دوران مروانین، فقط در چارچوب دعوت عباسیان جلوه‌گر شد؛ زیرا آنان به مساوات با اعراب در داخل این حرکت امید داشتند، از این رو عباسیها وامدار مردم و سرزمین ایران هستند؛ چون خراسان، نخستین عرصه رویارویی آنان با اموی‌ها بود.^{۵۳} به هر حال، جریان عباسیان که تا پایان دوران امامت امام محمد باقر علیه السلام جریان فکری - سیاسی مهمی به شمار نمی‌آید، توانست به صورت سازمان یافته و با سیاست

پنهانکاری و شعار فریبنده «الرضا من آل محمد»، بخشی از جوامع مختلف اسلامی و گروه‌های مبارز را با خود همراه کند و سرانجام با قیام سیاهجامه‌گان در خراسان، خلافت امویان را در سال ۱۳۲ ق براندازد.

موضع امام باقر علیه السلام نسبت به عباسیان

دیدگاه امام محمد باقر علیه السلام در مورد بنی‌عباس و روش و منش آنان همان دیدگاه ایشان در قبال اموی‌هاست. الا اینکه در آن دوران، عباسیان جریان چندان قدرت‌مندی نبودند و در کنار سایر جریان‌ات، تهدیدکننده اموی‌ها تلقی می‌شدند. لذا صحبت از گفتمان تقيه در قبال عباسیان توجیهی ندارد. اما دلیل مشابَهت دیدگاه امام میان امویان و عباسیان به توان پیشینی حضرت از سرانجام کار عباسیان مربوط می‌شود. یعنی عباسیان گرچه در دوران امامت امام باقر علیه السلام خطری برای شیعیان محسوب نمی‌شدند، اما امام باقر علیه السلام با درک صحیح از اهداف و آینده این جریان، سرانجام، مشی آنان را مشابه با آنچه اموی‌ها در قبال شیعیان اعمال می‌کردند، پیشینی مینمودند. پیشینی امام در این بود که عباسیان نیز حکومتداری را همانند گوشت قربانی تلقی خواهند نمود که آنان در آن زمان، سهمی از آن نداشتند. حضرت آگاه بودند که عباسیان اگر خود را جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانند، این عناوین صرفاً برای رسیدن به قدرت است. حضرت در همان زمان به عده‌ای از بنی‌عباس فرمودند:

و الله لا يملك بنو أمية يوماً إلا ملكتم مثليه و لا سنة إلا ملكتم مثليها و ليتقفها الصبيان منكم كما تلقف الصبيان الكره؛ به خدا قسم بنی‌امیه هیچ روزی حکومت نکردند؛ مگر اینکه شما مانند آنها حکومت کنید و هیچ سالی را آنان حکومت نکردند؛ الا اینکه شما مانند آنها عمل کنید. شما مثل بنی‌امیه حکومت را همانند توپ بازی بچه‌ها، بین خویش دست به دست خواهید نمود.^{۴۵}

بر این حسب، موضع امام نسبت به عباسیان نیز در ذیل گفتمان اصلاح و روشنگری جای می‌گیرد.

فرجام سخن

تمرکز این نوشتار بر جریان‌شناسی فکری - سیاسی عصر امامت امام باقر علیه السلام بود؛



هرچند تاریخچه بسیاری از جریانات فکری - سیاسی که از آن‌ها بحث شد، به پیش از آغاز امامت باقرالعلوم علیه السلام باز می‌گردد. در رابطه با شناخت جریانات سیاسی مقطعی از تاریخ امویان (۹۵-۱۱۴ ق) که مصادف با امامت نوزده ساله امام باقر علیه السلام است، این نتیجه حاصل می‌شود که عصر امامت امام باقر علیه السلام، عصر کش و قوسهای جریان‌های خرد و کلان فکری - سیاسی بوده است. گرچه برخی از این جریان‌ها ریشه در دهه‌های نخست اسلام داشتند و تعدادی از آن‌ها تا قرن‌ها پس از امامت امام باقر علیه السلام نیز ادامه حیات دادند. اما مشخصاً در دوران امامت امام باقر علیه السلام، دو جریان کلان امویان حاکم و مخالفان‌شان وجود داشتند که اولی برای حفظ وضع موجود و دیگری برای تغییر پا به عرصه سیاست گذاشته بودند. در میان مخالفان هم وحدت رویه مشخصی وجود نداشت. برخی از جریانات در پارهای از مقاطع، سیاست محافظهکاری را پیشه مینمودند و برخی از جریانات از همان ابتدا انقلابی عمل مینمودند. اما امری که میان آن‌ها مشترک بود، اینکه تمام جریانات آن دوره به جز جریان تابع امام باقر علیه السلام، در نهایت با شدت و ضعف ابتداءً یا تدافعیاً درگیر خشونت میشدند.

به طور کلی، صرف نظر از قیامها و شورشهای بسیاری که در نقاط مختلف سرزمین‌های اسلامی علیه خلافت اموی صورت می‌پذیرفت و غالباً هم صبغه شخصی داشت، جریاناتی همانند طیفهایی از جریان علوی، جریان خوارج، جریان مرجئه و جریان عباسی، غالب شاخصه‌های جنبش اجتماعی در مفهوم امروزی را با خود داشتند که مؤلفه‌های اصلی جنبش اجتماعی عبارتند از: رفتار جمعی، کنش یا اقدام جمعی، تعارض یا تضاد اجتماعی، مبارزه اجتماعی، اقدام مستقیم و خشونت اجتماعی.^{۵۰} اما در این میان، شاخه‌های از جریانات علوی که به زعامت و هدایت معنوی و سیاسی امام باقر علیه السلام بر اساس نظریه «نصب امام» وفادار ماندند، در ضمن گفتمان تقیه و اصلاحی که باقرالعلوم علیه السلام در پیش گرفته بود، سیاست نهضت علمی - فرهنگی را در پیش گرفته و ضمن استوار نمودن مبانی فقهی - کلامی جریان علوی اثنیعشری، این جریان را از یک سو تا حدود زیادی از گزند گفتمان استبداد خلفای اموی در امان نگاه داشتند و از طرف دیگر تا جای ممکن، حقانیت کلامی و تاریخی این جریان را نسبت به سایر جریانات همعرض و افکار عمومی آن زمان تثبیت نمودند.

پی نوشت‌ها

۱. حسن عمید، فرهنگ عمید، ج ۱ (تهران، امیرکبیر، چ سوم، ۱۳۷۹ش) ص ۸۱۱.
۲. علی دارابی، جریانشناسی سیاسی در ایران (تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ سوم، ۱۳۸۸ش) ص ۲۷.
۳. رک: سید مصطفی میرسلیم، جریانشناسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی (تهران: گروه تحقیق جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۴ش) ص ۹-۱۶.
۴. علی دارابی، پیشین، ص ۲۷.
۵. حبیب‌الله احمدی، امام باقر الگویی زندگی (قم: فاطیما، چ دوم، ۱۳۸۵ش) ص ۱۳۶.
۶. جرالد هاوتینگ، امویان نخستین دودمان حکومتگر در اسلام، ترجمه عیسی عبدی (تهران: امیرکبیر، چ اول، ۱۳۸۶ش) ص ۵۰.
۷. محمدبن ابی یعقوب کلینی، اصول کافی، ۵ج (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق) ص ۱۰۷.
۸. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۲ (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ق) ص ۳۹۹.
۹. احمدبن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳ (بیروت: تحقیق علامه شیخ محمد باقر محمودی، ۱۳۹۷ق) ص ۷۶.
۱۰. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۹ (مصر: وزارت الثقافیه و الارشاد القومی، الموسسه مصریة العامه، ۱۹۶۳م) ص ۲۶۲-۲۶۴.
۱۱. ابوالحسن علی الشیبانی (ابن اثیر)، الکامل فی التاریخ، ج ۴ (بیروت: دارالکتب اللبنانی، چ دوم، ۱۹۶۷م) ص ۱۵۹.
۱۲. رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه (قم: انصاریان، چ اول، ۱۳۸۱ش) ص ۳۱۱.
۱۳. قاضی عبدالجبار، المعنی (قاهره: بیتا) ص ۱۷۷.

۱۴. محمد بن نعمان (شیخ مفید)، *الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد* (قم: موسسه آل البيت، ۱۴۱۳ق) ص ۲۸۸.
۱۵. سید محسن امین، *اعیان الشیعہ*، ج ۴ (بیروت: دارالتعارف، بیتا) ص ۴۳.
۱۶. محمد باقر مجلسی، *پیشین*، ج ۴۵، ص ۳۵۱.
۱۷. *همان*، ج ۳۷، ص ۱۰.
۱۸. رسول جعفریان، *تاریخ خلفا* (قم: دلیل ما، ج دوم، ۱۳۸۲ش) ص ۷۰۹.
۱۹. *همان*، ص ۷۳۲.
۲۰. محمد سهیل طقوش، *دولت امویان*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، وزارت فرهنگ و آموزش عالی (تهران: علمی-فرهنگی، ۱۳۶۵ش) ص ۱۹۷.
۲۱. ابوموید الموفق بن احمد المتقی خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۲، تحقیق محمد السماوی (قم: مکتبه مفید، بیتا) ص ۱۲۷.
۲۲. *همان*، ج ۱، ص ۳۸.
۲۳. ابوالفضل هادیمنش، *آفاق اندیشه* (نگاهی به زندگانی امام باقر) (قم: مرکز پژوهشهای صدا و سیما، ج اول، ۱۳۸۳ش) ص ۸۸.
۲۴. ارزینا لالانی، *نخستین اندیشه‌های شیعی؛ تعالیم امام محمد باقر*، ترجمه فریدون بدره ای (تهران: فرزانه، ج اول، ۱۳۸۱ش) ص ۶۸.
۲۵. *همان*، ص ۶۹.
۲۶. حبیب‌الله احمدی، *پیشین*، ص ۲۱۷.
۲۷. ابوحنیفه دینوری، *اخبار الطوال* (بیروت: دارالفکر الحدیث، ۱۹۸۸م) ص ۲۳۸.
۲۸. *همان*.
۲۹. محمد سهیل طقوش، *پیشین*، ص ۱۵۶.
۳۰. حبیب‌الله احمدی، *پیشین*، ص ۱۸۶.
۳۱. حسن ابراهیم حسن، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: بدرقه جاویدان، ج دوم، ۱۳۸۶ش) ص ۳۶۹.



۳۲. رضا رضازاده لنگرودی، جنبشهای اجتماعی در ایران پس از اسلام (تهران: فرهنگ نشر نو، ج اول، ۱۳۸۵ش) ص ۲۵.
۳۳. همان، ص ۳۷.
۳۴. محمود اسماعیل، الحركات السريه فی الاسلام، ص ۴۲.
۳۵. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۶، ص ۲۹۱.
۳۶. همان، ج ۶۶، ص ۶۳.
۳۷. محمد سهیل طقوش، پیشین، ص ۹۲.
۳۸. احمد بن محمد بن الواضح الیعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲ (بیروت: افست قم، ۱۳۷۳ش) ص ۲۶۲.
۳۹. حسین عطوان، فرقههای اسلامی در سرزمین شام، ترجمه حمیدرضا شیخی (مشهد: آستان قدس رضوی، ج اول، ۱۳۷۱ش) ص ۳۲۶.
۴۰. همان، ص ۳۵۷.
۴۱. محمد بن سعد بن منیع، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۵۸.
۴۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۵، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم (مصر: دارالمعارف، ۱۹۶۰م) ص ۳۱۱.
۴۳. حسن ابراهیم حسن، پیشین، ص ۳۶۵.
۴۴. بهمن خوبی زاده، تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام (تهران: آرین پژوه، ج اول، ۱۳۸۶ش) ص ۱۶۶.
۴۵. احمد بن ابی یعقوب بن جعفر، پیشین، ج ۲، ص ۳۲۲.
۴۶. ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، الاحتجاج، ج ۱ (قم: دارالاسوة للطباعة و النشر، ج دوم، ۱۴۱۶ق) ص ۱۷۴.
۴۷. محمد بن ابی یعقوب کلینی، پیشین، ج ۸، ص ۳۴۹.
۴۸. گروه مولفان، شکافنده علوم حضرت امام محمد باقر علیه السلام، تحت اشراف منذر حکیم (قم: انتشارات مجمع جهانی اهل بیت، ۱۳۷۹ش) ص ۱۸۵.

-
۴۹. محمد سهیل طقوش، پیشین، ص ۱۵۶.
۵۰. حسین عطوان، پیشین، ص ۳۲۶.
۵۱. علی بن حسین مسعودی، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، علمی-فرهنگی، ۱۳۶۵ش) ص ۳۱۹-۳۲۰.
۵۲. همان، ص ۱۵۶.
۵۳. محمد سهیل طقوش، پیشین، ص ۲۰۵.
۵۴. محمد بن ابی یعقوب کلینی، پیشین، ج ۸، ص ۲۱۰.
۵۵. حمیرا مشیرزاده، درآمدی نظری بر جنبشهای اجتماعی (تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ج اول، ۱۳۸۸ش) ص ۱۱.

